



## مانده من از تو به شگفت اندرا

نقد و بررسی کتاب «چهار گوهر، گزیده شعر  
شاعران حوزه ادبی عراق»

یاسر دالوند

دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی  
70dalvand@gmail.com

می‌پردازیم: ۱. ابیات محرف؛ ۲. بی‌توجهی به آرایه‌های ادبی؛  
۳. شرح ابیات؛ ۴. اشارات.

پیش از ورود به بحث باید یادآوری کرد که نقد تمامی  
بخش‌های این کتاب از حوصله یک مقاله خارج است و خود  
کتاب مستقلاً می‌طلبد. در این مقاله نمونه‌وار برخی از موارد  
ذکر شده است.

### ۱. ابیات محرف

گرچه این گزیده بر پایه چهار تصحیح مشهور شکل گرفته  
است، در برخی ابیات آن تحریفاتی دیده می‌شود که سزاوار بود  
مؤلف به دیگر چاپ‌های این دواوین رجوع می‌کرد و صورت  
صحیح ابیات را به دست می‌داد. در این بخش به بررسی برخی  
از این ابیات می‌پردازیم:

- ولیکن از سر سیری بُود اگر قومی  
به تره‌بار فروشند من و سلوی را  
(ص ۱۱۷)

«تره‌بار فروشند» (که مطابق چاپ یزدگردی است) گشته «تره  
بازفروشند» است (رک. ابوالمجد تبریزی، ۱۳۸۱: ۴۷۱؛ ظهیر قاریابی،  
۱۳۳۷: ۱۳؛ دالوند، ۱۳۹۵: ص ۷۰).

- اگرچه طایفه‌ای پیش من در این دعوی  
به ریشخند برون می‌برند آری را

چهار گوهر [،] گزیده شعر شاعران حوزه ادبی عراق. کاظم  
دزفولیان. تهران: سمت، ۱۳۹۳.

خوشبختانه پس از سال‌ها انتظار، وزارت علوم، تحقیقات و  
فناوری سرفصل‌های جدید دوره کارشناسی رشته زبان و  
ادبیات فارسی را به دانشگاه‌ها ابلاغ کرد. مطالعه این سرفصل‌ها  
نشان می‌دهد که همکاران ارجمند کوشش‌های فراوان کرده‌اند  
تا ضعف‌های سرفصل‌های پیشین تا حد زیادی مرتفع گردد و  
حق این رشته گزارده آید و دانشجویان نیز مطالب درخوری را  
که سزاوار دوره کارشناسی است، فراگیرند. هماهنگ با این  
سرفصل‌های جدید، تدوین آثار علمی می‌تواند برنامه‌دوسی را  
برای رسیدن به وضعیت مطلوب یاری کند. یکی از این  
سرفصل‌ها با نام «شاعران حوزه ادبی عراق» تعریف شده است  
که شامل گزیده اشعار چهار شاعر نامی، یعنی انوری ابیوردی،  
جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی، ظهیر قاریابی و کمال‌الدین  
اسماعیل اصفهانی است.

اخیراً سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها  
(سمت) متناسب با سرفصل مذکور، کتابی تحت عنوان چهار  
گوهر منتشر ساخته است. از آنجایی که گردآورنده کتاب در  
شرح و توضیح ابیات دچار لغزش‌های فراوانی شده است، در  
مقاله پیش رو تحت چهار عنوان به بررسی و نقد این اثر

- خدایگانی که نسبت معانی او،  
حساب هفت‌فلک چون یکی است از هفتاد  
(ص ۱۲۵)

ساختار و معنای بیت، مطابق این ضبط، به‌سامان نیست.  
مصراع نخست در سفینه تبریز (ابوالمجد تبریزی، ۱۳۸۱: ۴۵۶) و  
چاپ بینش (ظهر فاریابی، ۱۳۳۷: ۶۹) اینگونه ضبط شده است:  
«خدایگانی کز نسبت معانی او».

- کنون چوسرو سهی هرکجا که آزادی است  
عنان لهُو و طرف سوی جو یبار دهد  
(ص ۱۲۶)

«طرف» گشته «طرب» است (رک). ظهر فاریابی، ۱۳۳۷: ۱۰۷؛  
ابوالمجد تبریزی، ۱۳۸۱: ۴۵۹).

- عدوت مثل تو آنگه شود که خنجر تو  
به روز معرکه آثار ذوالفقار دهد  
(ص ۱۲۸)

در این بیت شاعر می‌خواهد همانندیِ عدوی ممدوح به خود  
ممدوح را تعلیق به امری محال کند، لیکن مطابق ضبط کنونی  
مقصود شاعر حاصل نمی‌شود؛ چرا که شمشیر ممدوح پیوسته  
آثار ذوالفقار را بروز می‌دهد. بینش (ظهر فاریابی، ۱۳۳۷: ۱۱۰)  
به جای «خنجر تو»، «خنجر بید» ضبط کرده است که درست  
می‌نماید. «خنجر بید» استعاره از «برگ بید» است (برای دیدن  
شاهد رک. انوری، ۱۳۷۶: ۶۴۳). مسلم است که برگ درخت بید  
هرگز نمی‌تواند آثار ذوالفقار را نمایان سازد.<sup>۱</sup>

- جهان بدین صفت از خرمی مجلس و شاه  
در او چنانک در اثنای سال فصل بهار  
(ص ۱۲۹)

صورت صحیح مصراع نخست را بینش اینگونه ضبط کرده  
است: «جهان بدین صفت از خرمی و مجلس شاه» (ظهر  
فاریابی، ۱۳۳۷: ۱۳۵).

- بعد ما کز طلب پایه قدرت ناگاه  
دیده عقل فروماند ز کوتاه نظری...  
(ص ۱۳۶)

۱. در سفینه تبریز (ابوالمجد تبریزی، ۱۳۸۱: ۴۵۹) این ترکیب به صورت «خنجر تند»  
ضبط شده که صورت محرف «خنجر بید» است و ضبط «خنجر تو» نیز احتمالاً  
گشته همین صورت اخیر (خنجر تند) است.

ولیکن این‌همه چندان بُود که بگشایم  
به دست نطق سر حقه‌های انشی را  
(ص ۱۱۸)

«انشی» (= زن، زیننه) گشته «انشی» است (رک). ظهر فاریابی،  
۱۳۳۷: ۱۴. در لغت‌نامه دهخدا همین بیت به‌عنوان شاهد برای  
«انشی» نقل شده است.

- حدیث جود تواند زبان گرفت فلک  
چنان که قصه مجنون و ذکر لیلی را  
(ص ۱۱۹)

مصراع نخست (که از چاپ یزدگردی نقل شده است) معنای  
روشنی ندارد. بینش مصراع اول را به‌درستی ضبط کرده است:  
«حدیث جود تو را در زبان گرفت فلک» (ظهر فاریابی، ۱۳۳۷:  
۱۵). صورت صحیح متن یزدگردی را می‌توان اینگونه حدس  
زد: «حدیث جود تو اندر زبان گرفت فلک».

- شیر ژبان که لاف به سرپنجه می‌زند  
از دست مور در کف صد محنت و بلاست  
وین یار نازنین که سرانگشت می‌گزد  
هم محتوی است گرنه طپیدنش از کجاست؟  
کبک دری که قهقهه شوق می‌زند  
آسیب قهر پنجه شاهینش در قفاست  
(ص ۱۲۰)

در این ابیات، شاعر مصائب و سختی‌های هریک از حیوانات  
را برمی‌شمرد. در بیت دوم واژه «یار» محور عمودی ابیات را به  
هم زده است، شارح نیز بدون توجه به این مطلب، به معنی  
کردن بیت پرداخته است. در چاپ بینش (ظهر فاریابی، ۱۳۳۷:  
۱۸) و سفینه تبریز (ابوالمجد تبریزی، ۱۳۸۱: ۴۶۹) به جای «یار»،  
«باز» ضبط شده است که با ساختار ابیات پیش و پس تناسب  
تام دارد. سرانگشت گزیدن باز نیز تعبیری شاعرانه است از این  
ویژگی پرند مذکور که بنا به عادت پیوسته ناخن‌های خود را با  
منقار تمیز می‌کند.

- دریافته در تب و لرز است روز و شب  
طعم دهان و گزنه رویش بدان گواست  
(ص ۱۳۸)

«گزنه» گشته «گونه» (= رنگ و لون) است (رک). ابوالمجد تبریزی،  
۱۳۸۱: ۴۶۹؛ ظهر فاریابی، ۱۳۳۷: ۱۸).

- وجه مخموری تو بر بوریای مسجد است  
وز مسلمانی خویش آنگه نگردی شرمسار  
(ص ۹۱)  
از آنجایی که بحث از بوریای مسجد است، «مخموری» (به جای  
«مخموری») با ساختار بیت تناسب تام دارد. در لغت نامه  
(دهخدا، ۱۳۷۷: زیر «مخموری») آمده است:

بساط و فرش بافته شده در محفور. نوعی از قالی بوده است  
که بهترین آن را در ارمنیه می یافتند چه یکی از تحایف بیش بها  
که سلطان محمود به قدر خان فرستاده بود مخموری های ارمنی  
بوده است.

- عرصه نادلگشا و بقعه نادلپذیر  
قرصه ناسودمند و شربتی ناسازگار  
(ص ۸۷)  
وحید دستگردی، به شیوه قدما، «ای» را به صورت همزه بر روی  
هاء ضبط کرده و شارح بدون توجه به این نکته بیت را نادرست  
ضبط کرده است. صورت صحیح بیت اینگونه است:

عرصه ای نادلگشا و بقعه ای نادلپذیر  
قرصه ای ناسودمند و شربتی ناسازگار

## ۲. بی توجهی به آرایه های ادبی

در شعر این دوره صور خیال و آرایه های سخن (خصوصاً ایهام،  
ایهام تناسب، استخدام و...) نمود فراوان دارند، لذا در شرح ابیات  
اشاره به این صنایع از ضروریات است و یادکرد آنها دانشجویان  
را با این جنبه از اشعار این دوره آشنا می سازد. متأسفانه در  
کتاب محل بحث به این ظرایف اشاره نشده و به نوعی تلاش  
شاعران و زیبایی های ابیات ضایع و تباها شده است:

- آهوی تست این پلنگی و سگی و روبهی  
بگذر از مردی ازینان هم بهمشان واگذار  
(ص ۸۹)  
«آهو» در معنای «عیب و نقص» به کار رفته است، لیکن در  
معنای حیوان معروف با «پلنگ» و «سگ» و «روبه» ایهام  
تناسب می سازد.

- خلاف الحق درختی بود همچون بیدبُن بی بر  
به جای آن چو برکنند، گلبرگ جوان آمد  
(ص ۱۵۶)

«بعد ما» بدخوانی «بَعْدَ مَا» است که از ترکیبات عربی رایج  
در این دوره است (رک. ظهیر فاریابی، ۱۳۸۱: ۳۴۵) به معنی  
«پس از آنکه» (نیز نک. انوری، ۱۳۷۶: ۴۷۰).

- باز بر جانم فراق تپاشی می کند  
وانچه در عالم کشی کرد از تباهی می کند  
(ص ۱۳۸)

مصراع دوم مبهم است. محتمل است که صورت صحیح آن  
اینگونه باشد: «وانچه در عالم کسی کرد از تباهی، می کند».

- وز امتلای نعمتش آتش را  
چون آب به فرق آمده از روغن  
شارح این بیت را نمودی از تعقید معنوی دانسته است  
(ص ۱۱۶)، حال آنکه در مصراع دوم، «چون آب» تصحیف  
«خوناب» است و تعقید بیت نیز ناشی از ضبط نادرست آن  
است. در سفینه تبریز نیز «خونابه»<sup>۱</sup> ضبط شده است (ابوالمجد  
تبریزی، ۱۳۸۱: ۴۶۸).

- خبیرت هست که از هرچه در او چیزی بود  
در همه ایران امروز نمانده است اثر  
(ص ۴۳)

«چیزی» گشته «خیری» است.

- نشنیده ای که زیر چناری کدوینسی  
برجست و بردوید بر او بر به روز بیست  
پرسید از چنار که تو چند روزهای  
گفتا چنار عمر من افزون تر از دو بیست  
(ص ۴۸)

یاء «دو بیست» مجهول است (سپهر، ۱۳۸۳: ۱۴۱) و یاء «بیست»  
معروف (همان: ۱۳۹)؛ لذا قافیه نادرست است. با تلفیق  
نسخه بدل هایی که مدرس رضوی به دست داده است (انوری،  
۱۳۷۶: ۵۶۵) می توان مصراع را اینگونه ضبط کرد: «گفتا چنار  
عمر من افزون ز پنج سی ست»<sup>۱</sup> (نیز رک. سپهر، ۱۳۸۳: ۱۴۰).

۱. در دیوان ناصر خسرو: گفتا دو بیست باشد و اکنون زیادت بیست (ناصر خسرو، ۱۳۵۷: ۵۲۲).

۲. با ضبط سفینه وزن بیت مغشوش است. توضیح آنکه طبق ضبط «خوناب» حرف  
«ب» در این کلمه با حرف «ب» در کلمه «به» ادغام می شود و مصراع به این  
صورت خوانده می شود: خوناب فرق آمده از روغن (مفعول فاعلات مفاعیل).

«خلاف» در معنای «مخالفت و ناسازگاری» به کار رفته است، لیکن در معنای «نوعی از بید» (دهخدا، ۱۳۷۷: زیر «خلاف») با «بیدبن» ایهام تناسب می‌سازد.

- همی لرزد به خود بر، تیغ، گویی برگ بیدستی  
همی پیچد به خود بر رمح، گویی خیزران آمد  
(ص ۱۵۷)

«برگ بید» در معنای معروف خود به کار رفته است، لیکن در معنای «نوعی از پیکان تیر» (دهخدا، ۱۳۷۷: زیر «برگ بید») با تیغ و رمح ایهام تناسب می‌سازد.

- به غیبت نیز در جوشن زبان نهد سنان زین پس  
که تویع خداوندان زبان بند سنان آمد  
(ص ۱۵۷)

«غیبت» به معنی «عیب کسی در قفای او گفتن» به کار رفته است، اما در معنای «پولک‌های آهن و پولاد که بر جوشن نصب کنند» (دهخدا، ۱۳۷۷: زیر «غیبه») با جوشن و سنان ایهام تناسب می‌سازد. از دیگر سو، «زین» مخفف «از این» است، لیکن در معنای «زین اسب» با سنان و جوشن ایهام تناسب می‌سازد.

- ایاشهی که یمینت به گاه بخشش و جود  
به کان و دریا سرمایه یسار دهد  
(ص ۱۲۷)

در این بیت «یسار» در معنای «توانگری و ثروت» (دهخدا، ۱۳۷۷: زیر «یسار») به کار رفته است، لیکن در معنای «دست چپ» با «یمین» ایهام تناسب (یا ایهام تضاد) می‌سازد. این ایهام تناسب در دیگر متون این دوره نیز به کار رفته است:

نشناسم همی یمین ز یسار  
تا تهی دارم از یسار یمین  
(انوری، ۱۳۷۶: ۳۷۹/۱)

- چون ظهیر از سر آن زلف گشادیم گره  
که کمینه گرهی دارد ازو پنجه شست  
(ص ۱۳۷)

«پنجه شست» ترکیب اضافی نیست و همزه‌ای که بر سر «پنجه» آمده زائد است. «پنجه» مخفف «پنجاه» است و «شست» در معنی «قَلَاب» (دهخدا، ۱۳۷۷: زیر «شست») به کار رفته است، اما در معنی عدد معروف با پنجه ایهام تناسب می‌سازد. معنی مصراع دوم: «کمترین گره آن، پنجاه قَلَاب

(= حلقه زلف) دارد». چنانکه پیشتر اشاره شد، شارح از کنار تمامی این ظرایف گذشته است. از دیگر سو، در برخی ابیات که صنایع ادبی شرح شده‌اند، توضیحات یا مبهمند یا ناصواب؛ نمونه را:

- نرگس از بهر تماشا سر به سر چشم آمده‌ست  
تا تتق از هودج گل چون براندازد صبا

• نرگس و چشم: ایهام تناسب دارد.<sup>۱</sup> (ص ۲۲۸)  
گذشته از مبهم بودن این عبارت،<sup>۲</sup> به عقیده نگارنده این سطور این دو واژه هیچ‌گونه ایهام تناسبی ندارند. آیا منظور شارح از ایهام تناسب «تناسب» بوده است؟!

- بدان که نرگس روزی گرفت بر کف جام  
بین چگونه سرافکنده ماند و اندهناک

• زردی درون نرگس را به شراب تشبیه کرده است. (ص ۲۴۵)  
تاج شیپوری شکل و زرد رنگ نرگس را به «جام شراب» تشبیه کرده است نه «شراب»!

- بشد ز خاطر اندیشه می و معشوق  
برفت از سرم آواز بر ربط و طنبور

• بر ربط و طنبور: کنایه از لهو و لعب است. (ص ۲۵۹)  
آیا واقعاً می‌توان بر ربط و طنبور را «کنایه» دانست؟ آیا این دو ساز در معنای واقعی خود به کار نرفته‌اند؟

### ۳. شرح ابیات

شارح آنگونه که باید از عهده شرح ابیات بر نیامده است. در بیشتر موارد تنها به معنی کردن واژگان اکتفا کرده، که متأسفانه در این امر نیز توفیق نیافته است. اینک برخی از نمونه‌ها:

- روح‌الله با تو خرسواری  
روح‌القدسست رکابداری

• خرسواری: ایهام دارد: (۱) اشاره به خر عیسی (ع) که هنگام سیاحت و مسافرت بر آن سوار می‌شد؛ (۲) سوار خر شدن، با کسی خرسواری کردن: کنایه از رفاقت و دوستی و همراهی است. (ص ۲۲۰)

۱. توضیحات شارح را با دایره نشان داده‌ایم.  
۲. منظور شارح از ایهام تناسب روشن نیست. شارح می‌بایست در اینجا، در تبیین ایهام تناسب، به معنای حقیقی و معنای ایهامی واژه و پیوند آن با دیگر واژه‌ها اشاره می‌کرد.

- خبرت هست کزین زیر و زبر شوم غزان  
نیست یک پی ز خراسان که نشد زیر و زبر  
«پی» را به معنی «دیوار» دانسته‌اند (ص ۲۱۲)، حال آنکه به معنی  
«مقدار درازی یک کفِ پا» (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل «پی») است.
- حَلَّة زربفت روز افتاد در پای زمان  
فوطه نیلی شب شد جامه اصحابنا  
[...]. اصحابنا: یاران ما؛ اصحاب حال و ذوق و عرفان؛  
درویشان. حَلَّة سپید روز سرتاپای زمان را پوشانید؛ شب نیز  
مانند جامه اصحاب ما تیره شد. (ص ۲۲۸)
- نکته اول اینکه «حَلَّة زربفت» سپید نیست بلکه زرد است.  
دیگر اینکه بحث از سیاهی شب نیست، چرا که شب در تمامی  
ایام سال سیاه است و لزومی ندارد شاعر متذکر شود که «شب  
... تیره شد!». این بیت توصیف بلند شدن روز و کوتاهی شب  
در ایام بهار است. شرح درست بیت بدین قرار است: «جامه  
اصحابنا: اشاره به جامه صوفیان که آستین و دامن آن کوتاه بود:  
حَلَّة زرین روز، اندام روزگار را دربرگرفت (روز بلند شد) و  
جامه نیلی شب همانند لباس صوفیان کوتاه شد (اشاره به کوتاهی  
شب در فصل بهار) (نیز رک. جمال‌الدین عبدالرزاق، ۱۳۲۰: ۱۲).
- می‌برافشانند سحاب اصداف گوهرها چنانک  
گل از او صد برگ سازد بلبل از او صد نوا  
• اصداف: جمع صدف. اصداف گوهرها: قطرات باران.  
باران قطرات گوهربار خود را می‌بارد و بر اثر آن بوته گل، گل  
صدبرگ می‌سازد و بلبل نواهای گوناگون سر می‌دهد. (ص ۲۲۹)  
علاوه بر شرح نادرست، تمامی ظرایف بیت نیز نادیده  
گرفته شده‌اند. در متون کهن، «گل» مطلق در معنی «گل  
سرخ» یا «ورد» به کار می‌رفته است. چگونه ممکن است بوته  
«گل»، گل صدبرگ بسازد؟! شرح درست بیت بدین قرار  
است: «اصداف گوهرها: گوهرهای اصداف؛ استعاره از  
قطرات باران|| برگ: توشه، آذوقه || ساختن: مهیا کردن،  
ترتیب دادن || نوا: ساز و برگ زندگی، لوازم معاش (نیز رک.  
انوری، ۱۳۷۶: ۵۲۸). «برگ» در معنی «توشه» به کار رفته  
است، اما در معنی معروف خود با «گل» ایهام تناسب  
می‌سازد. نوا در معنی «ساز و برگ» به کار رفته است، لیکن  
در معنی «آواز پرندگان» با بلبل ایهام تناسب می‌سازد. بلبل

نکته اول اینکه «خرسواری» ایهام ندارد، و معنای نخست  
ایشان، نه معنا، بلکه فقط یک اشاره تاریخی است؛ لذا بهتر است  
تنها به «تناسب» بین خرو و عیسی اشاره شود. نکته دیگر آنکه  
«سوار خرد شدن» کنایه از رفاقت و دوستی نیست، بلکه تعبیری  
است از حقارت و کوچکی کسی. این خطای شارح از آنجا  
نشأت گرفته است که ایشان «با» را در این بیت «با معیت و  
همراهی» دانسته‌اند، در حالی که این «با» متضمن معنای «تقابل»  
است و در معنای «در برابر، در قیاس» به کار رفته است. شاعر  
می‌گوید: «عیسی در برابر تو خرسواری بیش نیست».

- حرارت سخطت با گرانرکابی سنگ  
ذبول کاه دهد کوههای فرسی را  
شارح «ذبول» را به معنی «پژمردن» دانسته است  
(ص ۱۹۹) حال آنکه به معنی «لاغری و نزاری» است (دهخدا،  
۱۳۷۷: زیر «ذبول»).

- آنجا که جنیبت تو رفرف  
عیسی دم لاشه خر گرفته  
• «مقام تراز عیسی بالاتر است زیرا جنیبت تو، رفرف است  
در حالی که عیسی (ع) به دم لاشه خردست زده است. (ص ۲۲۷)  
نکته اول اینکه شارح «دم» را در متن بیت به فتح دال  
خوانده و ظاهراً در معنای بیت آن را به ضم دال (= دُم) ترجمه  
کرده است. نکته دیگر آنکه ایشان «لاشه خر» را به صورت  
«لاشه خر» معنا کرده و ظاهراً «لاشه» را در معنای امروزی آن  
(= تن و جسد) دانسته‌اند، حال آنکه «لاشه خر» ترکیب وصفی  
مقلوب است و معنای «لاشه» بدین قرار است: «خر لاغر و  
پیر و زبون را گویند» (دهخدا، ۱۳۷۷: زیر «لاشه»).

- ریش گردد ممر صوت از او گاه سماع  
خون شود مردمک دیده از او وقت نظر  
شارح «ممر صوت» را «گلو و حنجره» دانسته است، حال آنکه  
کنایه از «گوش» است؛ چنانکه ظهیر گوید:  
روانش آلت الهام و وحی است  
چو لحن و صوت را جای ممر، گوش  
(ظهیر فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۱۶)

۱. حرکت گذاری از دزفولیان است.  
۲. ظ: زوانش.



در معنای «نوایی از موسیقی» با نوا ایهام تناسب دوسویه می‌سازد. «صد برگ» در پیوند با گل، «صدبرگ» (= نوعی گل) را به ذهن متبادر می‌کند، لذا «ایهام تبادر» دارد.<sup>۱</sup> معنی: ابر دانه‌های مرواریدگون باران را می‌پراکند، به‌گونه‌ای که گل و بلبل از آنها توشه و ساز و برگ برای خود فراهم می‌سازند.

- هر کجا بحر علوم صدر عالم موج زد  
هم حدیث بط بود عقل ار کند در وی شنا

• هر گاه دریای علم صدر عالم (وزیر) موج و فعال شود و علم و دانش خود را اظهار و فاش کند، عقل و خرد آدمی نمی‌تواند به کنه دریای علم او برسد همانطور که بط نیز نمی‌تواند در عمق دریا شنا کند. (ص ۲۳۰)

گذشته از معنای بیت، به نظر می‌رسد «هم، حدیث بط» به شکل «هم حدیث بط» خوانده شده است. توضیح و معنای پیشنهادی نگارنده این سطور بدین قرار است: «حدیث بط: داستانِ بط (داستانی معروف که در ادامه توضیح داده خواهد شد)، کنایه از ممارست به خطا، تجریت به غلط (رک. دهخدا، ۱۳۷۷: زیر «بط»). داستانِ بط در کلیله و دمنه چنین آمده است:

گویند که بطی در آب، روشنایی ستاره می‌دید پنداشت که ماهی است، قصدی می‌کرد تا بگیرد و هیچ نمی‌یافت. چون بارها بیازمود و حاصلی ندید فرو گذاشت. دیگر روز هر گاه که ماهی بدیدی گمان بردی که همان روشنایی است قصدی نپیوستی و ثمرت این تجریت آن بود که همه روز گرسنه بماندی (کلیله چ مینوی ص ۱۰۲)

تو در این راه معرفت غلطی  
سال و مه مانده در حدیث بطی

سنایی

هر زمان تازه تر بُود نمطش  
خصم خواند همه حدیثِ بطش

این سخن باز هم از آن نمط است  
نه چو دیگر سخن حدیثِ بط است

سنایی

(دهخدا، ۱۳۷۷: زیر «بط»)

با توجه به مطالب یادشده مصراع دوم را باید اینگونه خواند:

۱. نکات دیگری را نیز می‌توان متذکر شد: گل در معنای «نوایی در موسیقی» (دهخدا، ۱۳۷۷: زیر «گل») و برگ در معنای «نغمه و آهنگ» (همان: زیر «برگ») با یکدیگر، و با «نوا» و «بلبل» (در معنای موسیقایی) ایهام تناسب دوسویه می‌سازند (برای تفصیل مطلب نک. دالوند، ۱۳۹۴: ۵۷، ۵۹، ۱۷۳).

«هم، حدیثِ بط بُود عقل ار کند در وی شنا» و معنای بیت بدین قرار است: «هر کجا دریای علم و دانش وزیر موج زند، اگر عقل در آن شنا کند، ممارستی به خطا کرده است (عقل بهتر است در برابر دریای دانش او به کناری بنشیند)».

- دگر باره چه صنعت کرد با ما  
سپهر سرکش فرتوت رعنا؟

• رعنا: زیبا و خوشگل، خودآرا. در فارسی صفت پیر فرتوت و جوان زیبا است. (ص ۲۳۱)

بخش انتهایی این عبارت از وحید دستگردی است. با توجه به ساختار و مفهوم بیت که شکوه از فلک فرتوت است، معنای رعنا اینگونه است: «گول و احمق» (دهخدا، ۱۳۷۷: زیر «رعنا»).

- ندانم چرخ را با ما چه کار است  
مگر با زهره بگرفته است ما را

• نمی‌دانم روزگار چه کینه و دشمنی با من دارد، گویی مرا با زهره مگار و فریبنده اشتباه گرفته است. (ص ۲۳۲)

بحث از «اشتباه گرفتن با زهره» نیست، بلکه می‌گوید: «گویی چرخ مرا هنگام معاشقه و معانقه با زهره گرفته است (و اکنون مرا کیفر می‌کند)» (نیز رک. جمال‌الدین عبدالرزاق، ۱۳۲۰: ۲۶). این مفهوم «گرفتن» امروزه نیز به کار می‌رود.

- چنان که خیمه نیلوفری مرا بشکست  
شکسته بادش میخ و گسسته باد طناب

• خیمه نیلوفری: استعاره از آسمان. میخ: ظاهراً استعاره از ستارگان. طناب: استعاره از اشعه خورشید. (ص ۲۳۴)

دو استعاره پایانی قرینه صارفه ندارند. در مصراع دوم شاعر تنها به نفرین آسمان پرداخته و تعبیری کنایی به کار برده است: خیمه نیلوفری آسمان ویران و گسسته باد! در اینگونه تعبیر نیازی به استعاره یابی نیست، بلکه استعاره یابی در آنها خطاست. آیا در بیتی که پیشتر نقل شد (گر فلک در سایه... هم طناب را باید استعاره از اشعه خورشید دانست؟!)

- خودبین تا چه شرف دارد برآینه‌گاز  
گرچه چون گل همه وقتی دهنش پر ز زر است

• گاز: انبر بزرگ آهنینی است که بدان آهن تافته یا زر تافته

۱۳۷۷: زیر «فطیر» به کار رفته است. این نوع نان، بدگوار و نامطبوع بوده است:

چون تنور، از نارِ نَخوت، هرزه‌خوار و تیره‌دم؛  
چون فطیر، از رویِ فطرت، بدگوار و جان‌گران<sup>۱</sup>  
(خاقانی، ۱۳۸۷: ۴۴۴)

لذا باتوجه به ساختار کلی شعر، معنی بیت اینگونه است:  
«صبر کن تا قرصه ارزشمند خورشید [با فرارسیدن قیامت]  
بی ارزش شود و درنگ کن تا [با رسیدن رستاخیز] آیه «هل من  
فطور» منسوخ گردد (اشاره به روز قیامت که در آن روز پدیده‌های  
هستی دگرگون می‌شوند)».

- بمیر و شادبزی زان که هر دو نیست به هم  
نشاط زنگی و تنگ‌چشمی اتراک

• [...] از دنیا و تعلقات آن خود را بی نیاز کن، تا بتوانی شاد  
و خرم باشی، زیرا نشاط زنگی که از بی‌تعلقی است با  
تنگ‌چشمی و بخل ترک فرق دارد [...] (ص ۲۴۳)

در مصراع دوم بحث از «فرق داشتن» نشاط زنگی و  
تنگ‌چشمی ترک نیست، بلکه می‌گوید: «نشاط زنگی و  
تنگ‌چشمی ترکان با هم جمع نمی‌آید»؛ به دیگر سخن نمی‌توان  
هم تنگ‌چشم بود و هم شاد و بانشاط.

- گشادِ چرخ ز زَرادخانه ازل است  
که کرد نمرودی را به نیم‌پشه هلاک

• گشاد: کمان. (ص ۲۴۴)

این معنی، که از تعلیقات وحید دستگردی نقل شده،  
ناصواب است. معنی «گشاد» بدین قرار است:

گشاد: رها کردن تیر باشد از شست (برهان) (غیاث) (آندراج).  
رها شدن، انداختن. (دهخدا، ۱۳۷۷: زیر «گشاد»)

نکته دیگر اینکه «چرخ» در معنای «آسمان» به کار رفته  
است، لیکن در معنای «کمان» با «گشاد» و «زرادخانه»  
ایهام تناسب می‌سازد.

- تو این مبین که همی خنده خوش زند صبحش  
تو تیغ بین که چگونه همی کشد چالاک

۱. نسخه بدل: جان‌گران.

را گرفته، بر سر سندان می‌گذارند [...]؛ آهن گداخته: از نظر  
رنگ شبیه زر ناب است [...] (ص ۲۳۶)

گویا شارح «زر» را استعاره از «آهن گداخته» دانسته، حال  
آنکه «زر» در معنای حقیقی به کار رفته است. به نظر نگارنده،  
«آهن گداخته» در بخش پایانی این عبارات - که از تعلیقات  
وحید دستگردی نقل شده است - ارتباط معنایی ای با بیت ندارد.  
آیا «زر» ی را که در دهان گاز (= مقرض بریدن طلا و نقره؛ نک.  
دهخدا، ۱۳۷۷: زیر «گاز») است باید به آهن گداخته تأویل کرد؟!  
نکته دیگر اینکه در شرح این بیت باید اشاره شود که «زر» در  
پیوند با «گل» استعاره از «پرچم‌های زرد رنگ گل» است.

- رومی روز آب کارت برد و تو در کار آب  
زنگی شب رخت عمرت برد و تو در پنج و چار

• آب در ترکیب آب کار: آبرو، حیثیت/ آب در ترکیب کار  
آب: آب و رنگ، زینت و زیبایی ظاهری [...] (ص ۲۳۹)

این توضیحات، که از تعلیقات وحید دستگردی گرفته  
شده، نادرست است. «کار آب» کنایه از «شراب‌نوشی» است  
(رامپوری، ۱۳۶۳: ۶۹۰) و «آب کار» نیز «رونق و رواج» کار  
است (نیز رک. کزازی، ۱۳۸۹: ۳۷). ناآشنایی شارح با شیوه بیان  
شاعران این دوره موجب این خطا شده است. اینک چند نمونه  
از شعر خاقانی:

به کار آبی و دین با دل و تنت گویان  
که: «کارِ آبِ شما بُردِ آبِ کارِ شما».

(خاقانی، ۱۳۸۷: ۲۵)

من نکنم کارِ آب، کو ببرد آبِ کار؛  
صبحِ خِرد چون دمید، آب شود کارِ آب  
(همان: ۷۰)

- باش تا قرص فلک بر آسمان گردد فطیر  
باش تا منسوخ گردد آیت «هل من فطور»

• فطیر: رسیده شده، بلا و سختی. قرص فلک: خورشید.  
هل من فطور: «هل تری من فطور» (آیا شکافی می‌بینی)  
(ملک/۳). (ص ۲۴۱)

معنی واژه «فطیر»، که از تعلیقات وحید دستگردی نقل  
شده است، صحیح نیست. «فطیر» در معنای «نانی که خمیر  
آن را مایه زده باشند و برنیامده و نارسیده باشد» (دهخدا،

• تیغ: در مصراع دوم استعاره از نامالایمات و مهالک، مرگ. (ص ۲۴۵)  
چنانکه از ساختار بیت برمی آید، «تیغ» استعاره از «اشعه و پرتو خورشید» است.

- حلقه زلف تو دل می گیرد  
در شب زلف تو حلقه عسس است

• حلقه عسس: مراد حلقه ای که عسس به دست و پای مجرمان و گناهکاران می بندد. (ص ۲۴۸)

همزه ای که بعد از «حلقه» آمده، زائد است و صورت صحیح مصراع دوم اینگونه است: «در شب زلف تو حلقه، عسس است». شاعر زلف سیاه معشوق را به شب همانند کرده است و حلقه زلف او را به عسس که شبها مجرمان را می گیرد و دلش را به کسی تشبیه کرده که عسس (= حلقه زلف) او را می گیرد، لذا معنی اینگونه است: حلقه زلف تو دلها را می گیرد، الحق که زلف تو چون شبی است و حلقه زلف تو همانند عسس.

- نه در حساب زن آید، نه در طویله مرد  
اگرچه هر دو صفت حاصل است خثی را

• طویله: رشته گردن بند. (ص ۲۵۰)

گرچه یکی از معانی «طویله» «رشته گردن بند» است، در این بیت مجازاً در معنای «پایه و مرتبه» به کار رفته است (دهخدا، ۱۳۷۷: زیر «هم طویله»).

- از آب تیغ آتش فتنه فرونشست  
و آوازه امان ز حدود جهان بخاست

• آب تیغ: تیغ آبدار؛ شمشیر براق و تیز. (ص ۲۵۱)  
«آب تیغ» در معنای «درخشش و جلای تیغ» به کار رفته است، نه «تیغ آبدار»!

- به مرغزار نگه کن که هر دمش گویی  
زمانه خلعت دیبای سبز کار دهد

• خلعت دیبای سبز: استعاره از برگها و غنچه های سبز. (ص ۲۵۵)

شارح «دیبای سبز کار دهد» را «دیبای سبز کار دهد»، خوانده و «سبز» را به تنهایی صفت «دبیا» دانسته است. رجوع به تعلیقات دیوان می توانست رهنمونی به شرح در ست بیت باشد:

سبزکار: در اینجا مراد دیبایی است که در آن تارهای سبز به کار رفته است (معمول به تارهای سبز) در معنی صفت مفعولی. (برای دیدن شواهد رک. ظهیر فاریابی، ۱۳۸۱: ۴۲۰؛ نیز دهخدا، ۱۳۷۷: زیر «سبزگار»)

- شهریارا تویی آن کز قبل خون عدوت  
گل کند گاهی پیکانی و گاهی سپری

• پیکان گل: استعاره از خار گل است. (ص ۲۶۱)  
این تعبیر نادرست است. «پیکان گل» استعاره از «غنچه» است و «سپر» استعاره از «گل شکفته». این تعبیر در دیگر متون نیز به کار رفته است:

هم کنون غنچه پیکان کردار  
کند از سحر ز بیجاده میجن

(سنایی، ۱۳۸۸: ۵۴۳)

شکل غنچه ست چو پیکان که بود بر آتش  
برگ بیدست چو تیغی که برآرد زنگار

(انوری، ۱۳۷۶: ۱۸۷/۱)

- سرملوک جهان آن که زبید و هستش  
هزار بنده و چاکر چو کیقباد و قباد

• ظاهراً در این بیت منظور از کیقباد و قباد به ضرورت وزن و قافیه «پادشاه بزرگ» است. (ص ۲۵۴)  
به راستی که درک «ضرورت وزن و قافیه» بر نگارنده این سطور دشوار است. معنی بیت واضح است.

- فلک ز بار بزرگیش عاجز است و سزد  
که این ضعیف نهاد است و آن قوی والاد

• والاد: سقف، پوشش خانه. (ص ۲۵۴)

«والاد» چنانکه از بافت بیت برمی آید به معنی «پی و بنیاد دیوار» (برهان، ۱۳۳۴: ۲۲۵۲/۴) است و «قوی والاد» عبارت است از «که بنیانی استوار دارد، عمارت محکم و استوار». ضمناً در راستای معنای پیشنهادی نگارنده، قابل ذکر است که در سه

۱. ظ: پُر. مطابق متن، غنچه به پیکانی همانند شده است که بر روی آتش سرخ شده باشد؛ حال آنکه در ادب پارسی غنچه در اغلب موارد به «سبزی» وصف شده است. به نظر می رسد ضبط «پر» صحیح باشد، بدین معنی که غنچه به پیکانی همانند شده است که درونی پر از آتش (اشاره به سرخی درون غنچه) دارد. همین مضمون در این بیت عطار به صورت دیگری بیان شده است:  
گر کسی پیکان به خون پنهان کند  
او ز غنچه خون در پیکان کند  
(عطار نیشابوری، ۱۳۹۲: ۲۳۴)



نسخه «قوی بنیاد» ضبط شده است (ظہیر فاریابی، ۱۳۸۱: ۵۹).

- به دشت جانوری خار می خورد غافل  
تو تیز می کنی از بهر صلب او ساطور

• ساطور کردن: ریزه ریزه کردن؛ قطعه کردن. (ص ۲۵۹)  
فعل جمله «تیز کردن» است نه «ساطر کردن»!

- عقل است بر سر آمده از کاینات و او  
هم پایمال شهوت و دست خوش هواس

• دستخوش: (۱) در معرض، عرضه، (۲) آنکه مورد مسخره  
قرار گیرد. در اینجا معنی دوم بهتر است. (ص ۲۵۱)

«دست خوش» در هیچ یک از این معانی به کار نرفته  
است. این ترکیب متشکل از «دست» به علاوه مصدر «خستن/  
خوستن/ خوشتن» (= کوفتن، مالیدن، لگدمال کردن) است و با واژه  
«پایمال» مترادف است (رک. رواقی، ۱۳۷۰: ۱۰۰). نکته دیگر  
آنکه ایشان این ترکیب را بدون اضافه خوانده اند که مطابق آن  
وزن بیت پریشان است. این ترکیب را باید به صورت اضافه  
خواند که نمونه های دیگری نیز دارد:

ای مسند تو قاعده دولت گل  
خصمت که ز عزت دست خوش دل

(انوری، ۱۳۷۶: ۱۰۰۴/۲)

چنانکه ملاحظه می شود کسرۀ این ترکیب در این بیت نیز اشباع  
شده است (نیز رک. رواقی، ۱۳۷۰: ۱۰۲).

#### ۴. اشارات

در شعر دوره سلجوقی اشاره به باورها و اشارات علمی و  
اساطیری و ... اهمیت بسیار می یابد و شارح اینگونه اشعار  
حتماً باید به این نکات توجه داشته باشد. در این بخش تنها به  
تعداد اندکی از ابیاتی می پردازیم که یادکرد اشاراتی در آنها  
ضروری بوده و شارح از کنار آنها گذشته است (که متأسفانه تعداد  
این ابیات در این گزیده بسیار زیاد است). همچنین به نکاتی که با  
بیت در پیوند نیست و شارح بدانها پرداخته نیز اشاره می کنیم:

- تو آن مبین که رخ سیب سرخ گشت ز ماه  
قصب نگر که همی چون بریزد از مهتاب

(ص ۸۳)

در شرح این بیت حتماً باید اشاره شود که نور ماه موجب رسیدن  
میوه ها می شود و همچنین «ماه رنگرزیست بدین معنی که رنگ

برخی از میوه ها مخصوصاً سیب از اوست [...]» (شمیسا،  
۱۳۷۷: ۱۰۰۷/۲).

- به بیشه شیران در تب ز تاب گرسنگی  
شده ردیف سلاطین به طوق و یاره کلاب

(ص ۸۳)

در شرح این بیت شارح باید متذکر این نکته شود که:

شیر همیشه تب دارد و بدنش گرم است: «آن گه از شیر بنالیدند  
[باشندگان کشتی نوح] که اهل کشتی را می رنجاند. نوح دعا  
کرد خدای تعالی نرمه تپی بر شیر افگند تا به خویشتن در ماند  
از آن وقت باز شیر هرگز از تب خالی نبود و اگر نه آن استی  
یک آدم را بر روی زمین بنگاردی». قصص قرآن مجید  
سورآبادی، ۱۳۰. (شمیسا، ۱۳۷۷: ۷۷۳/۲)

- توشاه تخت وجودی، چه جای توست اینجا؟  
خلیفه زاده گلشن نشین و در خاشاک!

• شاه تخت وجود: اشرف مخلوقات (آدم). قدما اعتقاد  
داشتند که زمین بر روی شاخ گاوی قرار دارد و آن گاو بر پشت  
ماهی سوار است (رامپوری، ۱۳۷۵) [...] (ص ۲۴۲)

پیوند این اشارت با بیت بر نگارنده این سطور آشکار نیست.

- به زیر دامن افلاک خلقت آن مجمر  
که کرد جیب افق را پر از بخار بخور

(ص ۱۳۳)

نکته ای که بدون توجه بدان درک بیت دشوار است، این است  
که «در گذشته دامن را بر روی آتشدان و عودسوز می گرفته و  
آن را بخور می داده اند تا خوشبو شود» (شمیسا، ۱۳۷۷: زیر «دامن»):

هر کوز سوز دل نفسی خوش همی زند  
در زیر دامن کرمتم همچو مجمرست

(کمال الدین اسماعیل، ۱۳۴۸: ۵)

- شوخی مکن و بترس از آتش  
کز آتش شیر هم بترسد

(ص ۹۹)

شایسته بود شارح متذکر این نکته شود که:

شیر از آتش می هراسد:

از سر تیغش دل شیر فلک ترسد که شیر  
دیدن آتش همانا برنتابد بیش از این

خاقانی. (شمیسا، ۱۳۷۷: ۷۷۴/۲)

- کس اختیار کند دشت زشت و کوه گران  
بر آبگیر زلال و حدایق اعناب؟  
کسی گزید مغیلان و خیل غولان را  
عوض ز کأس دهاق و کواعب اتراب؟

شارح در شرح بیت نخست نوشته است: «حدایق اعناب: باغ‌ها و تاکستان‌های اطراف اصفهان» (ص ۲۴۳). این تعبیر که در تعلیقات دیوان نیز آمده است، درست نمی‌نماید. دو بیت اشاره است به این آیات: «حَدَائِقُ وَأَعْنَابًا وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا وَكَأْسًا دِهَاقًا» (نبا، ۳۲-۳۴) که شارح به راحتی از کنار آن گذشته است.

- آن شنیدستی که نمرود از مقام افتخار  
می‌بسودی بر سر گردون کلاه سروری [...]

ایزدش هر لحظه می‌فرمود تعدییبی دگر  
تا چرا آورد بیرون رسمِ کرکس پروری

• کرکس: مظهر ظلم و ستم و خونخواری؛ کرکس پروری: کنایه از ظالم پروری است. (ص ۲۴۸)

این توضیحات، که از تعلیقات وحید دستگردی نقل شده، کافی نیست. «کرکس پروری» اشاره است به داستان ستیز نمرود با خدای ابراهیم:

نمرود خواست تا با خدای ابراهیم جنگ کند، از این رو چهار پاره گوشت بر چهار نیزه بست و آنها را در چهار طرف صندوقی قرار داد و بر چهار پایه صندوق نیز چهار کرکس گرسنه بست و خود در صندوق نشست. کرکسان صندوق را به هوا بردند و نمرود تیری به طرف خداوند پرتاب کرد. خداوند تیر نمرود را خون‌آلود به پیش او بازگرداند و نمرود پنداشت که خداوند را مجروح ساخته است [...]. (شمیسا، ۱۳۸۹: ۶۵۹)

- مه طاسکِ گردنِ سمنند  
شب طرهٔ پرچم سیاهت

(ص ۷۴)  
در تعلیقات به سیاهی پرچم پیامبر اشاره نشده است. وحید دستگردی نیز از این نکته غافل بوده و اینگونه در صدد توجیه بیت برآمده است:

سیاهت: صفت طره است. یعنی شب طرهٔ سیاه پرچم تست.  
(جمال‌الدین عبدالرزاق، ۱۳۲۰: ۳)

معین نیز در حاشیهٔ المعجم اینگونه نوشته است:

ممکن است «سیاهت» (قس سمنندت). (شمس قیس، ۱۳۸۸: ۶۱۹)

حال آنکه به قرینهٔ این بیت و بیت زیر پرچم پیامبر را سیاه می‌دانسته‌اند:

از آتش سنان تو یک شعله نور صبح  
وز پرچم سیاه تو یک تار زلف شام

(کمال‌الدین اسماعیل، ۱۳۴۸: ۲)<sup>۱</sup>

- از مطبخ تو سپهر، دودی  
وز موکب تو زمین، غباری

(ص ۷۵)

- محیط دور فلک چیست؟ جسم‌سانی دود  
بسیط روی زمین چیست؟ گاوباری خاک

(ص ۹۵)

در شرح این دو بیت باید متذکر این نکته شد که مطابق آیات قرآن کریم آسمان از دود است: «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ» (فُصِّلَتْ، ۱۱).

#### منابع

- انوری ابیوردی، علی‌بن محمد (۱۳۷۶). دیوان انوری. به کوشش محمدتقی مدرس رضوی. تهران: علمی و فرهنگی.
- برهان، محمدحسین‌بن خَلَف (۱۳۳۴). برهان قاطع. به اهتمام محمد معین. تهران: زوآر.
- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۷۵). تاریخ بیهقی. به تصحیح علی‌اکبر فیاض. مقدمه و شرح لغات محمدجعفر یاحقی. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
- ابوالمجد تبریزی، محمدبن مسعود (۱۳۸۱). سفینهٔ تبریز. چاپ عکسی از روی نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی (تاریخ کتابت ۳-۷۲۱). تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی (۱۳۲۰). دیوان استاد جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی. به تصحیح حسن وحید دستگردی. تهران: چاپخانهٔ ارمغان.

۱. «عَلَمِ سِیَاه» علمی است که تا قبل از حکومت مأمون در لشکر اسلام متداول بود و مأمون رنگ آن را به سبز تغییر داد: «پس از آن آشکارا گردید کار رضا، و مأمون او را ولی عهد کرد و علم‌های سیاه برانداخت و سبز کرد و نام رضا بر درم و دینار و طراز جامه‌ها نبشتند و کار آشکارا شد» (بیهقی، ۱۳۷۵: ۱۷۲).

بحرالعلومى. تهران: كتابفروشى دهخدا.  
ناصر خسرو، ابومعین (۱۳۵۷). دیوان اشعار حکیم ناصر خسرو  
قبادیانی. به اهتمام مجتبی مینوی و مهدی محقق. تهران: موسسه  
مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل.

- خاقانی، بدیل بن علی (۱۳۸۷). دیوان خاقانی. ویراسته  
میرجلال الدین کزازی. تهران: مرکز.
- دالوند، یاسر (۱۳۹۴). ایهام تناسب‌های پنهان در شعر  
حافظ (پایان‌نامه). استاد راهنما سعید حمیدیان. استاد  
مشاور سیروس شمیسا. تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۵). «نقد و بررسی تصحیح دیوان  
ظهیرالدین فاریابی به کوشش استاد فقید امیرحسن  
یزدگردی». جستارهای ادبی (ادبیات تعلیمی)، دانشگاه آزاد  
اسلامی واحد تهران شمال، سال هشتم، ش ۳ و ۴ (پیاپی ۳۱  
و ۳۲): ص ۶۶-۹۹.
- دزفولیان، کاظم (۱۳۹۳). چهار گوهر [،] گزیده شعر  
شاعران حوزه ادبی عراق. تهران: سمت.
- رواقی، علی (۱۳۷۰). «شب تاریک و بیم موج و...». کلک،  
ش ۲۰: ۸۹-۱۱۹.
- سپهر، محمدتقی بن محمدعلی (۱۳۸۳). براهین العجم.  
با حواشی و تعلیقات سید جعفر شهیدی. تهران:  
دانشگاه تهران.
- رامپوری، غیاث‌الدین محمد (۱۳۶۳). غیاث‌اللغات.  
به کوشش منصور ثروت. تهران: امیرکبیر.
- سنایی غزنوی، مجدودبن آدم (۱۳۸۸). دیوان سنایی غزنوی.  
به سعی و اهتمام محمدتقی مدرس رضوی. تهران: سنایی.
- شمس قیس رازی (۱۳۸۸). المعجم فی معاییر اشعار  
العجم. به تصحیح سیروس شمیسا. تهران: علم.
- شمسیا، سیروس (۱۳۸۹). فرهنگ تلمیحات. تهران: میترا.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۷). فرهنگ اشارات ادبیات فارسی.  
تهران: فردوس.
- ظهیر فاریابی، طاهر بن محمد (۱۳۳۷). دیوان ظهیر فاریابی.  
به کوشش تقی بینش. تهران: باستان.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۱). دیوان ظهیر فاریابی. تصحیح و تحقیق  
و توضیح امیرحسن یزدگردی. به اهتمام اصغر دادبه. تهران: قطره.
- عطار نیشابوری، محمد بن ابراهیم (۱۳۹۳). منطق الطیر.  
مقدمه و تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیع کدکنی.  
تهران: سخن.
- کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۸۹). گزارش دشواریهای دیوان  
خاقانی. تهران: مرکز.
- کمال‌الدین اسماعیل، ابوالفضل (۱۳۴۸). دیوان خلّاق المعانی  
ابوالفضل کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی. به اهتمام حسین

# گزشتار